

دوستی از ایران نوشت: «این که فارسی‌زبان‌های خارج از کشور کیلو کیلو دور هم جمع‌شن و شعار بدن و از امریکا و اسرائیل بخوان که بمب بریزه روی ایران عجیب نیست! نه این که بگم من چنین کاری می‌کردم‌ها؛ حاشا! منتها میگم این که طرف به نظرش ریخته شدن بمب‌های چند تنی روی خاک چند هزار کیلومتر اون‌ورتر ایرادی نداشته باشه، عجیب نیست؛ به خودش که نمی‌خوره! کل خاک ایران رو هم شخم بزنن، نه آب و برق و گازش قطع می‌شه، نه مدرسه بچش تعطیل می‌شه، نه حتی خریدش از سوپری محل تکونی می‌خوره. فو‌قش می‌خواد به استوری بذاره و بگه "تو آنجا تیر می‌خوری، من اینجا می‌میرم" و جرعه بعدی قهوه‌شو بخوره دیگه.

منتها این که یکی داخل ایران با این قضیه همراهی کنه و نزنه توی دهن اون فارسی‌زبان خارجی، برام عجیبه.

چند تا احتمال می‌دم،

طرف یا تصورش از جنگ غلطه... مثلا فکر می‌کنه جنگ گسترده‌ی منطقه‌ای مثل جنگ خردامه با اسرائیل: می‌ریم شمال، چند روز میرزاقاسمی و ماهی‌پلو می‌خوریم و جنگ که تموم شد برمی‌گردیم و شهرداری هم ساختمون‌های تخریب‌شده رو بازسازی می‌کنه. یا مثلا فکر می‌کنه شب امریکا میاد به صورت خیلی نقطه‌زن (!) دو سه هزار نفر رو می‌کشد (که هیچ ربطی به ما و خانواده‌مون ندارن) و فرداش به جای آقاخامنه‌ای، جاوید (!) میاد سر کار و زندگی بهتر از قبل جریان داره و مدرسه بچه حتی به روز هم تعطیل نمی‌شه و تازه معلم‌ها هم از فرداش با مینی‌ژوپ میان!

حالت دیگه اینه که اصلا تصویری از جنگ نداره. بهش فکر نمی‌کنه. نگاهش وسیع نیست، حداکثر یکی دو روز یا حتی یکی دو ساعت رو می‌بینه، اون هم فقط در دایره خودش و چار تا آدم دور و برش. افق نگاهش حتی به همسایه هم نمی‌رسه، چه برسه همشهری و هم‌وطن.

در هر دو حالت، اون‌ی که تصور رو تغییر می‌ده، سیلی سخت واقعیه. این واقعیت که امریکا در اغلب جنگ‌هاش در اولین هفته‌ی جنگ تمام نیروگاه‌های کشور مورد تهاجم رو می‌زنه؛ این یعنی یک تا چند سال زندگی بدون برق، بدون آب شرب، بدون گاز و بنزین. امریکا در جنگ‌های اخیر تقریبا همه اساتید دانشگاه و دانشمندان کشور رو ترور می‌کنه. این یعنی حتی ساختن دوباره کشور هم سال‌ها و بلکه دهه‌ها امکان‌پذیر نمی‌شه (اگر اینجا داری میگی خب اون نخبه‌ها!) ی خارجی برمی‌گردن، یادت میارم که داریم درباره کشوری بدون امنیت و برق و آب حرف می‌زنیم. شرایطی که برای افغانی‌ها هم قابل تحمل نبود، چه برسه به اون ادابی خارج از کشور که وضعیت کنونی رو هم تحمل نکرده که رفته). اسرائیل تقریبا هیچ خط قرمزی در جنگ نداره.

دیدیم دیگه! برایش زدن بیمارستان، مهدکودک، عروسی، بازار و خونه‌ی من و تو هیچ محدودیتی نداره. قبلا زده، باز هم می‌زنه! پس تصور این که توی یک جنگ گسترده منطقه‌ای ممکنه جایی امن باشه، کلا تصور بی‌جاییه. احتمالا تا سال‌ها مجبور باشیم برای دریافت غذا منتظر ارسال کمک‌های مردمی از کشورهای دیگه باشیم، دارو به دستمون نرسه، مدرسه‌ها تعطیل‌شن، دانشگاهی در کار نباشه، به جای نگرانی برای قیمت پوشک و تخم‌مرغ نگران قیمت دخترها و زن‌های ایرانی باشیم، جهان برای کشتارهای چندصد هزار نفری‌مون سری به تاسف تکون بده و اون فارسی‌زبان خارج از کشور هم جرعه دیگری از قهوه‌شو بخوره و استوری کنه: "این‌ها تلفات آزادی ست! به زودی صبح آزادی فرا خواهد رسید!" در حالی که ما جدی جدی داریم می‌میریم!

خب

با این وضع، این که یکی از داخل ایران با این گروه همراه بشه، غیرعادی نیست؟ به نظرتون اگر به فارسی‌زبان‌های خارجی که طرفدار جنگ با ایران هستن، میگفتن شرطش اینه که خودت بری ایران، باز همین نظر رو می‌دادن؟! قطعاً نه! پس چطور یکی توی ایران ممکنه چنین چیزی رو بخواد؟

نمی‌دونه؟

یا چشماشو بسته؟

یا عقل نداره؟

در هر حال... این کشتی رو حتی اگر یک بی‌عقل سوراخ کنه، همه با هم زیر آب می‌ریم. اون تیشه رو بده من هم‌وطن! سوراخ نکن این کشتی لامصب رو! ما اینجا داریم زندگی می‌کنیم!! به حرف اون‌ی که توی کشتی کروز نشسته و داره آب‌پرتقالش رو می‌خوره، گوش نده. اون با ما توی یک کشتی نیست. سرنوشت ما و کشتی‌مون هم برایش فراتر از چند تا استوری نیست. من و تویم که سرنوشت‌مون به هم گره خورده. چهار تا میخ و الوار بردار، بریم همین کشتی ترک‌خورده‌مون رو درستش کنیم، بادبان‌ش رو وصله بزنیم، راهمونو بریم. من قول می‌دم چند متر جلوتر، نسیم خوبی می‌وزه که همه‌مون رو به مقصد می‌رسونه».